

نام‌گرایی در فلسفه بودایی*

جان دی. دان

خلیل قنبری

اشاره:

مراد از نام‌گرایی^۱ در فلسفه بودایی وجودشناسی و معناشناسی اسم‌گرایانه است، که مخصوصاً تنی چند از فیلسوفان بودایی هندی چون دیگناگه^۲ و درمه‌کریتی^۳ آن را ساخته و پرداخته‌اند. آنها با شرح و بسط دلایل و سوبندو، فیلسوف سلف بودایی به بررسی نقادانه مفهوم امتداد مکانی و زمانی پرداخته‌اند. به نظر دیگناگه و درمه‌کریتی، مفاهیم و زبان، سازنده موجوداتی با ساختار مکان و زمانند و به تعبیر دقیق کلمه، آن موجودات، چیزی جز نام یا قرارداد نیستند. این فیلسوفان معناشناس دیدگاه واقع‌گرایی را رد می‌کنند. بنا به این دیدگاه، الفاظ به کلیات واقعی و خارج از ذهن اشاره می‌کنند، و هر کلی مصادیق خاص خود را دارد، و به جای آن، نظریه «طرد»^۴ را، که نظریه‌ای منحصر به فرد است، ارائه کرده‌اند. طبق این نظریه، واژه‌ها با طرد بعضی از جزئیات، که استعداد علی متوقع را ندارند، معنا را انتقال می‌دهند. اعتقاد بر این است که نام‌گرایی درمه‌کریتی بیش از نام‌گرایی دیگناگه بر فلسفه هندی تأثیر گذاشته است.

*: مشخصات کتاب‌شناختی این مقاله به قرار زیر است:

Dunne. John. D.; Buddhist Doctrine of Nominalism. in: *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, 1st ed. 1998. vol, 7, pp. 23-27.

1. nominalism.

3. Dharmakīrti.

2. Dignāga.

4. exclusion.

۱. وجودشناسی

موضوعات مورد علاقه فیلسوفان بودایی را می‌توان به موضوع کانونی‌ای به نام توقف رنج فروکاست. به نظر فیلسوفان بودایی، حذف رنج^۱ در گرو حذف علت آن است، و اعتقاد به اشیایی که وجود واقعی ندارند، علت رنج است. اعتقاد به خود یا نفس جاودان و تغییرناپذیر^۲ از جمله این اعتقادات است، زیرا این اعتقاد سرچشمه رفتار رنج‌زا است. بوداییان پیش از درمه‌کریتی اغلب دلایل جزء یا کل را برای نفی مفهوم خود اقامه می‌کردند و سرانجام، وجود هر شیء مرکبی را رد می‌کردند. این دلایل را، که اطلاعات زیادی درباره نام‌گرایی درمه‌کریتی در اختیار ما می‌نهد، با بررسی‌گذاری شیء مرکبی چون میز به اختصار می‌توان بیان کرد.

هر چند میز در ظاهر یک شیء مرکب از اجزای مختلف است، اما پرسش بوداییان این است که آیا چنین چیزی واقعاً وجود دارد؟ آنها از خود می‌پرسند که آیا میز، به عنوان کل، با اجزای خود این‌همانی دارد یا این‌نه‌آنی. اگر کل با اجزای خود این‌نه‌آنی دارد، چه دلیلی بر وجود آن داریم؟ [زیرا] ادراک حسی مستقیم فقط مُدرک اجزا است. اما اگر کل با اجزای خود این‌همانی دارد، آنگاه کل باید در هر جزء به نحو کامل یا ناقص وجود داشته باشد. اگر کل با اجزای خود این‌همانی کامل دارد، آنگاه تک‌تک اجزا کل میز است. اگر میز با اجزای خود تنها این‌همانی ناقص دارد، آنگاه ما باید به جای یک میز درباره چندین میز ناقص سخن بگوییم. اگر ادعای ما این بود که مجموعه اجزا با هم میز است، آنگاه مجموعه میز - اجزا باید میز باشد. سرانجام، اگر اجزا با شکل و هیئت ویژه میز هستند، باز می‌توان سؤال کرد که آیا آن هیئت با اجزای پیکربندی‌شده این‌همانی دارد یا این‌نه‌آنی. [و این به] تسلسل می‌انجامد.

درمه‌کریتی به همین شیوه که امتداد مکانی را نقد کرده است، امتداد زمانی را نیز نقد می‌کند و از این رهگذر، آموزه لحظه‌پایی را تصدیق می‌کند، که بنا بر آن، موجود اساساً واقعی تنها در کوتاه‌ترین آن زمان وجود دارد. دلیل این آموزه تا حدی آن است که موجودی که دست‌خوش تغییر آن به آن نیست، علت هیچ معلولی نمی‌تواند باشد، زیرا حالت علت باید قبل از ایجاد و بعد از ایجاد تغییر کند؛ وگرنه یا علت، معلول‌های خود را ابدالآباد

در همهٔ زمان‌ها ایجاد می‌کند، و یا هرگز هیچ معلولی را ایجاد نخواهد کرد. افزون بر این، درمه‌کریتی به مدل علی ادراک حسی اعتقاد دارد، که بنابر آن، موجود محسوس علت محتوای شناخت حسی خود است. از آنجایی که موجود پایا هرگز نمی‌تواند علت چیزی باشد، هرگز مُدَرک حسی واقع نمی‌شود. در نتیجه، هرگز نمی‌توان وجود آن را به طور قطع اثبات کرد، زیرا به تعبیر درمه‌کریتی «موجودیت^۱ مُدَرکیت^۲ است».

خلاصه آنکه، درمه‌کریتی هیچ شیء مرکبی را به معنای دقیق آن واقعی نمی‌انگاشت. اما او به پیروی از فیلسوفان سلف خود بر آن است که تنها از منظر قراردادهای زبانی و مفهومی می‌توان گفت که اشیای مرکب وجود دارند. این دو نحوه وجود در دو مقوله مهم جای می‌گیرند: اشیایی که به معنای دقیق کلمه واقعیت‌های «بنیادین»^۳ آند، حال آن‌که اشیایی که به قراردادهای زبانی و مفهومی وابسته‌اند، تنها واقعیت‌های «اسمی»^۴ یا واقعیت‌های «قراردادی»^۵ آند.

۲. نقد کلی‌ها

تحلیل بسیار کامل درمه‌کریتی از موضوعات معناشناختی در کتاب سووپچنیه ورتی^۶ (شروح تفسیری)، که حاشیه‌های مفصل او بر فصل نخست پرمانه‌وارتیکه^۷ اش است، (شروحاتی بر شناخت ابزاری) آمده. اثر او بیشتر در ارتباط با مسئله تکرارپذیری یا کلیت^۸ است. به عبارتی دیگر، محض نمونه، چه چیزی در همه گاوها وجود دارد که، کلمه «گاو» را می‌توان درباره همه گاوها به کار برد؟ بر اساس شهودات بسیط و اجمالی، که زبان حاکی از آنها است، به نظر می‌رسد که همه گاوها در چیزی با یکدیگر این‌همانی دارند. بسیاری از فیلسوفان هندی با شرح و تفصیل این شهود اجمالی بر آن شدند که در واقع یک شیء واقعی وجود دارد، که در مثال گاو عبارت است از هویت واقعی «گاو بودن». اشیایی چون «گاو بودن»^۹ را «کلیات»،^{۱۰} می‌نامند، که «جزئیات»،^{۱۱} مصادیق آند و این مصادیق

1. Sattvam Upalabdhir eva

2. Pramānavārttika svopajñāvrtti on Pramānavārttika I.3ab.

3. Paramārthasat

4. Prajñaptisat

5. Samvartisat

6. Svopajñāvrtti

7. Pramānavārttika

8. anvaya

9. Sāmānya

10. jāti

11. vyakti

12. svalaksana

گاو است که بر حواس ما تأثیر می‌نهد و ما ظاهراً آنها را به صورت «گاوها» می‌شناسیم. در اینجا، اصطلاح فنی «مدلول» را می‌توان تا حدی متمایز از کاربردهای رایج‌تر آن در فلسفه غرب به کار برد، یعنی، اگر بخواهم دیدگاه رئالیسم هندی را بیان کنم، مدلول واژه «گاو» را می‌توان به بهترین صورتی خود کلی «گاو بودن» دانست.

درمه‌کریتی در نقد این دیدگاه می‌گوید که یک واژه تنها در صورتی کارکرد معنایی دارد که فردی که آن را درک کرده است، به جزء اراده شده، کنش^۱ پیدا کند. یک چنین فعلی ممکن است نوعی استفاده فیزیکی از آن امر جزئی یا عمل شناختاری محضی نظیر شناسایی باشد. حقیقت آن است که کلیات اساساً واقعی معنا را ناممکن می‌سازند، زیرا واژگان دال بر کلیات اساساً واقعی نمی‌توانند نسبت به جزئیات کنش ایجاد کنند.

درمه‌کریتی در اثبات این نتیجه، مسئله این‌همانی و این‌نه‌آنی را به عنوان نوعی از تحلیل مبتنی بر جزء یا کل، که پیش‌تر ذکر شد، پیش می‌کشد. او می‌پرسد آیا کلی با جزئیات، که مصداق‌آند، این‌همانی دارد یا این‌نه‌آنی. اگر این‌نه‌آنی دارد، آنگاه واژه «گاو» کنشی نسبت به جزئی ایجاد نمی‌کند، زیرا واژه گاو تنها دال بر کلی «گاو بودن» است، که بین آن و جزئیات تباين کلی وجود دارد. با این وصف، هنوز می‌توان تأکید کرد که واژه گاو می‌تواند نسبت به جزء اراده شده، کنش ایجاد کند، اما در این صورت باید پذیرفت که یک واژه می‌تواند سبب کنش نسبت به هر موجودی شود، اعم از آن‌که با مدلول آن این‌همانی داشته باشد یا نداشته باشد.

از طرف دیگر، اگر بین کل و جزئیات مرتبط این‌همانی وجود داشته باشد، آنگاه کل، کلیت یا تکرارپذیری خود را از دست خواهد داد. به عبارت دیگر، یک گاو خاص باید با همه گاوهای دیگر این‌نه‌آنی داشته باشد، وگرنه هیچ گاوای را نمی‌توان از گاو دیگر تمییز داد. بنابراین، یک گاو خاص تکرارناپذیر است، یعنی یک گاو خاص در گاو خاص دیگر یا به عنوان گاو خاص دیگر وجود [دوباره] نمی‌یابد. اما اگر کلی «گاو بودن» با هر یک از گاوها این‌همانی دارد، آنگاه کلی گاو نیز تکرارناپذیر خواهد بود. [زیرا] در هر مورد به کلی جدیدی نیاز است و واژه «گاو» را فقط می‌توان برای آن مورد خاصی، که با کلی «گاو بودن» این‌همانی دارد، به کار برد.

پاسخ بعضی از رئالیست‌های هندی آن است که بین جزء و کل باید این‌نه‌آنی باشد، اما

واژه دال بر کل می‌تواند بر اثر نسبت جزء با کل سبب کنش نسبت به جز شود. نقد درمه‌کریتی مبنی بر این‌که هر نوع نسبتی لزوماً یا به تناقض می‌انجامد یا به تسلسل، از جمله نقدهای مجاب‌کننده‌تر است. توضیح آن‌که، طرف‌های نسبت یا باید این‌همانی داشته باشند و یا این‌نه‌آنی. اگر این‌همانی است، آنگاه نسبتی در کار نخواهد بود، زیرا هر نسبتی مستلزم این‌نه‌آنی است. از طرف دیگر، اگر طرف‌های نسبت با یکدیگر این‌نه‌آنی دارند، آنگاه نسبتی نمی‌تواند در کار باشد، زیرا اگر موجوداتی با تباین کلی بتوانند با هم نسبت داشته باشند، آنگاه هر موجودی با موجود دیگر می‌تواند ارتباط تصادفی داشته باشد. از این‌رو، مفهوم نسبت بی‌معنا خواهد بود. اما تناقض به قوت خود باقی است، یعنی طرف‌های نسبت هم این‌همانی دارند و هم این‌نه‌آنی. و اگر کسی پاسخ دهد یک نسبت ذاتی طرف‌های نسبت را به یکدیگر «پیوند می‌دهد»، آنگاه باید تبیین کند که چگونه طرف‌ها با آن نسبت، نسبت برقرار می‌کنند. اگر در پاسخ، از نسبت درجه دوم سخن بگوید و بر آن باشد که چنین نسبتی طرف‌ها را به نسبت پیوند می‌دهد، در این صورت به تسلسل دچار شده است.

۳. نظریهٔ معنا^۱

وجودشناسی درمه‌کریتی را می‌توان به این ادعا فرو کاست که واقعیت نهایی لزوماً تک، و تکرارناپذیر است. از این‌رو، او معناشناسی رئالیستی را رد می‌کند، چرا که در معناشناسی رئالیستی یک کلی باید از یک حیث در هر یک از مصادیق خود تکرارپذیر باشد. با این‌وجود، بدون کلی‌های واقعی چگونه توانایی ما را در استفاده از زبان می‌توان تبیین کرد؟ بودایی پاسخ می‌دهد که واژه‌ها با طرد موارد خاصی، که عاری از قابلیت‌های علی متوقع‌اند، معنا را انتقال می‌دهند. از این منظر، معنا سه مؤلفه دارد: صورت شناخت،^۲ امر جزئی، و طرد.^۳

به نظر درمه‌کریتی، زبان به این شیوه به مثابه تفکر مفهومی عمل می‌کند. نقش صور شناسایی را با توسل به شناخت، که «بازشناسی»^۴ نام گرفته است، (یعنی عمل مفهومی، که بر اساس آن شیء حسی شناسایی یا نام‌بردار می‌شود) بسیار آسان می‌توان بررسی کرد.

1. theory of meaning
3. ākāra
5. Pratyabhijñāna

2. Pratibhāsa
4. vyārtti

برای بازشناسی باید قواعد و قراردادهای حاکم بر واژه یا مفهوم مناسب با آن را فراگرفت. محض نمونه، اگر بر قراردادهای حاکم بر «گاو» واقف باشید، می‌توانید بازشناسی کنید که «آن گاو است». در نزد فیلسوفان هندی این پرسشی مهم است که ما مفاهیم یا واژگانی چون «گاو» را بر چسب چه چیزی قرار می‌دهیم؟

در بحث بازشناسی، درمه‌کریتی مُدل علیّ ادراک‌حسی را فرض می‌گیرد، یعنی یک امر جزئی با تأثیر بر حواس در ذهن صورت‌گیری می‌کند. این صورت یا مفهوم محسوس همان چیزی است که از راه ادراک‌حسی به آن علم داریم. این بدان معناست که آنچه را که به عنوان «گاو» شناسایی می‌کنیم، جزئی‌ای نیست که بر حواس تأثیر می‌گذارد؛ بلکه، آنچه بر حواس تأثیر می‌گذارد، صورتی است که آن جزئی در ذهن ما ایجاد می‌کند. از این رو، این که واژگان یا مفاهیم به ما علم به جزئیات می‌دهند، فقط به برکت میانجی‌گری صورت‌های شناخت است، که خود معلول آن جزئیات‌اند.

ناقدان این دیدگاه خاطر نشان می‌کنند که اگر تنها مفاهیم و زبان، معرفت به صورت‌های شناخت را به بار می‌آورند، آنگاه خاستگاه افعال، که بر چنین معرفتی مبتنی‌اند، صورت‌ها خواهد بود و نه جزئیات. درمه‌کریتی در پاسخ می‌گوید توده مردم بر اثر عادت شناخت که تا اعماق ذهن‌شان رسوخ کرده، صورت‌ها را با خود آن جزئیات، که علت صورت‌هایند، اشتباه می‌گیرند. در نتیجه این ادعا، او نادرستی همه معرفت‌های زبانی و مفهومی را نتیجه می‌گیرد، زیرا چنین معرفتی برآیند ترکیب صورت با جزئی است که علت آن است. درمه‌کریتی می‌گوید که این دستگاه روانی تبیین می‌کند که چگونه صورت‌ها می‌توانند سبب کنش به جزئیات شوند. او در ادامه می‌گوید با وجود این، صورت می‌تواند آگاهی سودمندی به بار آورد، زیرا صورت انسان را فقط به سوی جزئی‌ای که علت این صورت است، راهنمایی می‌کند.

درمه‌کریتی در مقام توسل به رابطه علیّ بین صورت‌ها و جزئیات تقریر مهمی را درباره صورت‌ها مطرح می‌کند. او می‌گوید هر شی‌ای، اعم از علت یا معلول، جزئی است و از آنجایی که صورت‌ها معلول‌اند، آنها باید جزئیات ذهنی باشند. صورت‌ها، همانند جزئیات، تکرارناپذیرند، لذا صورت‌ها نمی‌توانند در همه مواردی که ما مفهوم یا واژه فرضی را به کار می‌بریم، این‌همانی داشته باشند. در عوض، درمه‌کریتی بر آن است که این «طردها» بند که در همه موارد واقعاً این‌همانی دارند.

او در پرمانه‌وارتی‌کسوپچنیه‌ورتی^۱ درباره پرمانه‌وارتیکه^۲ (۴۳-۱۱۹؛ ۹-۱۰۷-۱۷) نظریه خود را با این ادعا آغاز می‌کند که، محض نمونه، همه صورت‌های میز، معلولی را ایجاد می‌کند که هیچ نامیزی آن را ایجاد نمی‌کند، یعنی در شناخت درجه دوم که آن را «تعیین همانندی»^۳ نامیده‌اند، هر صورت میزی، که تعیین یافته، با هر صورت میز دیگری همانندی دارد، زیرا همه آنهایی که تصور شده‌اند، میزند. از این رو، همه صورت‌های میز با یکدیگر این‌همانی دارند، زیرا همه آنها شناختی یکسان ایجاد می‌کنند. از آنجایی که آن صورت‌ها معلول جزئیات خاصی اند، ما همچنین می‌توانیم بگوییم که آن جزئیات نیز با یکدیگر این‌همانی دارند، زیرا همه آنها صورت‌هایی را ایجاد می‌کنند، که همه آن صورت‌ها، شناخت درجه دومی ایجاد می‌کنند که با یکدیگر این‌همانی دارند.

برخی از رئالیست‌های هندی برآنند که این ادعا به تسلسل می‌انجامد. به تعبیر دیگر، از این منظر، همه صورت‌های میز با یکدیگر این‌همانی دارند، زیرا آنها معلولی همانند ایجاد می‌کنند، یعنی شناخت‌های درجه دوم آنها با یکدیگر این‌همانی دارند. اما از آنجایی که آن شناخت‌های درجه دوم تماماً معلول هستند، آنها باید جزئیات ذهنی منحصربه‌فردی باشند. از این رو، این‌همانی شناخت‌های درجه دوم را نیز باید اثبات کنیم. و برای این منظور باید اثبات کنیم که آنها همگی شناخت‌های درجه‌سومی که دارای این‌همانی اند، ایجاد می‌کنند و این یعنی تسلسل. درمه‌کریتی در پاسخ می‌پذیرد که این‌همانی مجموعه خاصی از صورت‌ها، از راه ایجاد شناخت‌های درجه دومی است که با یکدیگر این‌همانی دارند. با وجود این، این‌همانی شناخت‌های درجه دوم ناشی از این‌همانی معلول‌های آنها نیست، بلکه می‌گویند آنها همگی این‌همانی دارند، زیرا آنها این‌همانی شناخت‌های درجه اول را تعیین می‌کنند. این همانا توسل به تجربه است، یعنی این که شناخت‌های درجه دوم شامل این تعیین همانندی می‌شود، امری است که با ادراک شناخت‌های درجه دوم به اثبات رسیده است.

گویا درمه‌کریتی درباره همانندی، نظریه‌ای رئالیستی اختیار کرده است، یعنی بعضی از جزئیات با یکدیگر این‌همانی دارند، زیرا آنها در ایجاد صورت‌هایی که به نوبه خود تعیین این‌همانی آنها را ایجاد می‌کنند، از قابلیت علی یکسانی برخوردارند. اما او دقیقاً به دلایل فوق مفهوم قابلیت علی مشترک را رد می‌کند، یعنی یک چنین شیء متحقق در جزئیات یا باید با جزئیات این‌همانی داشته باشد و یا این‌نه‌آنی، و هیچ یک از این دو شق منطقی نیست.

1. Pramānavārttikasopajñavrtti

2. Pramānavārttika

3. ekapratvavamartsājūna

گیریم یک شی‌ای، که در همه مصادیق این‌همانی داشته باشد، در کار نباشد، آنگاه چگونه می‌توان به این آگاهی تمسک کرد که، محض نمونه، همه میزها یک معلول ایجاد می‌کنند؟ حتی اگر نتوانیم نتیجه بگیریم که یک فاعلیت‌علیّی تکرارپذیر وجود دارد، آنگاه چه چیزی همانندی را در تک تک افراد میز فراهم خواهد کرد، به گونه‌ای که بتوانیم واژه «میز» را برای یکایک آنها به کار بریم؟ درمه‌کریتی پاسخ می‌دهد که ما اصلاً به موجود تکرارپذیر نیاز نداریم. در عوض تنها باید بپذیریم که اگر همه میزها معلولی همانند ایجاد می‌کنند، این اویوگی‌الزوماً آنها را از جزئیات دیگر متمایز می‌سازد. خلاصه آن که، این‌همانی همه میزها آن است که آنها نا-میزها را طرد می‌کنند.

این حرکت گویا معادل است با میز را نا-نا-میزخواندن و از خود می‌توان پرسید که چرا باید به سلب مضاعف پناه بریم، و چرا فقط نگوییم که میز، میز است؟ گرچه مفسران جدید به این ایراد به جدّ اعتنا کرده‌اند، درمه‌کریتی این تردید را نادرست می‌داند، زیرا این ایراد در نمی‌یابد که چگونه دعاوی وجودشناختی رئالیست‌ستیز بر معناشناسی او حاکم شده است. نظریه درمه‌کریتی مبتنی بر این دلیل است که تکرارپذیری موجودات محال است. از آن‌جایی که ما بی‌تردید جزئیات را به نحوی تجربه می‌کنیم که می‌توانیم آنها را دسته‌بندی کنیم، شناخت‌های ما باید بدون نیاز به تشخیص دقیق موجود تکرارپذیر، جزئیات را در دسته‌هایی طبقه‌بندی کنند. اما از آن‌جایی که طبقه‌بندی‌های ایجاد جزئیات محال است، ما باید جزئیات را به روش سلبی طبقه‌بندی کنیم. در اینجا نکته بحث آن است که با آن‌که نمی‌توانیم موجود منفرد و تکرارپذیری فرض کنیم که تبیین‌کننده این حقیقت باشد که جزئیات یک دسته فرضی از صورت‌های شناخت را ایجاد می‌کنند، و صورت‌های شناخت به نوبه خود تعیین همانندی جزئیات را ایجاد می‌کند، اما می‌توانیم بین جزئیاتی که به آن تعیین می‌انجامد و جزئیاتی که چنین نیستند، فرق بگذاریم.

کوماری‌لا^۱ (حدود ۶۵۲م) فیلسوف میانسکه^۲ استدلال درمه‌کریتی را دوری می‌شمرد، یعنی آن که، اگر بوداییان «درخت» را به روشی سلبی «نا-درخت» تعریف کنند، آنگاه باید بتوان نا-درخت‌ها را مشخص کرد. و این یا بسته به آن است که فرد درختان را قبلاً شناخته باشد، یا این‌که به طریقی قادر باشد تا مستقیماً مشخص کند که نا-درختان چه هستند. در مورد نخست، نظریه طرد زائد است، زیرا درختان را می‌توان پیش از طرد آنها

از نا-درختان شناخت؛ در مورد دوم، فرد بدون سلب، متمم نا-درختان را مشخص کرده است. اگر چنین امری درباره نا-درختان ممکن است، چرا نباید درباره درختان ممکن باشد؟ پاسخ همان است که پیش‌تر بیان شد، یعنی ما از راه شناخت‌های درجه دوم نفسانی، که معلول صورت‌ها هستند، به این نه‌آنی صورت‌ها شناخت پیدا می‌کنیم. در هر حال، ما نمی‌توانیم موجود تکرارپذیری را ذکر کنیم که دسته خاصی از صورت‌ها دارای آن هستند و هیچ یک از دیگر دسته‌های صورت‌ها دارای آن نیستند. ما تنها می‌توانیم به این‌نه‌آنی تمسک کنیم و از آن در تعریف هر دو دسته سود بریم. درمه‌کریتی می‌گوید اگر این نظریه دوری است، آنگاه در هیچ نظریه معاشناختی از دور‌گریزی نخواهد بود.

بی‌تردید، نظریه طرد بعضی از ابزار شناخت را در مقایسه صورت‌ها فرض می‌گیرد. درمه‌کریتی ذکر می‌کند که این فرایند مستلزم نقوشی^۱ است که تجارب پیشین در ذهن برجا گذاشته‌اند و آن نقوش در هنگام مقایسه فعال می‌شوند. عامل مهم دیگری [این] در هنگام مقایسه در ذهن حضور دارد و آن عبارت است از نیت و تمنیات در هنگام به‌کارگیری مفاهیم و واژه‌ها، یعنی به دلیل آن‌که هر صورت شناخت لزوماً تک و منحصر به فرد است آن را می‌توان بیرون از مجموعه نامتناهی صورت‌ها دیگر قرار داد. محض نمونه، هر یک از صورت‌های میز یک‌هویکتا است و آن را می‌توان با تکیه بر یکتایی‌اش بیرون از تمامی صورت‌های دیگر و حتی دیگر صورت‌های میز قرار داد. اگر «میز» را جزء موجد آن صورت بدانیم، آنگاه این‌نه‌آنی آن صورت را با دیگر صورت‌های میز نادیده گرفته‌ایم. همچنین، اگر «مبلهان» را موجد آن صورت بدانیم، با نادیده گرفتن این‌نه‌آنی آن با صندلی‌ها و این دست چیزها و در عین حال با پافشاری کردن بر این‌نه‌آنی آن با هر نا-مبلهانی، مانند تنیس روی میز از حوزه خود فاصله بیشتری می‌گیریم. این فرایند عبارت است از کارکرد آمال، تمنیات، و دیگر امیالی که ما آنها را برای هر نوع استفاده از زبان و مفهوم پدید می‌آوریم. نظریه طرد با آن‌که اهیتی را که امیال و تمنیات در تعیین معنا دارد، توجیه می‌کند، به درمه‌کریتی این امکان را می‌دهد تا تکرارپذیری و دلالت را بدون التزام وجودشناختی به کلیات تبیین کند. طبق تقریر رئالیستی هندی، به نظر می‌رسد که طردها عبارت‌اند از کلیات متحقق در صورت‌ها. از این‌رو، درمه‌کریتی با همان ایراد این‌همانی این‌نه‌آنی دچار می‌شود که خود به خود به رئالیست‌ها نسبت می‌دهد. درمه‌کریتی برای گریز از این

اشکال، به فرق پیش‌گفته میان «واقعیت نهایی» و «قراردادی» تکیه می‌کند. طردها همانند انواع سلب، وجود نهایی ندارند. از این رو، هیچ واژه‌ای مدلول واقعی ندارد. با این وصف، با تکیه بر واقعیت قراردادی می‌توان گفت که طردها صورت‌های شناخت را محدود می‌کنند و از آنجایی که هر صورتی معلول منحصر به فرد یک امر جزئی است، درمه‌کریقی با تکیه بر آن رابطه علی می‌تواند بگوید که جزئیات، به مثابه علت صورت‌ها، مدلولات با واسطه و اژگان هستند. درمه‌کرتی با تکیه بر نظریه معنا شناختی‌اش از آموزه رئالیستی درباره کلیات شانه خالی کرد، اما در عین حال ادعا می‌کند که آگاهی منتج از زبان به فعالیت مطلوب در جهان می‌انجامد.